

www.kandoo.cn

www.kandoo.cn
مقام انسانی زن

www.kandoo.cn
از نظر قرآن گریه

www.kandoo.cn

www.kandoo.cn

- اسلام اصل مساوات را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است.
- اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه به حقوق آنها مخالف است.
- اسلام نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته منسوخ کرده است.
- قرآن در داستانهای خود توازن را حفظ کرده، قهرمانان داستانها را منحصر به مردان نکرده است.
- زن اگر بخواهد از حقوقی مساوی با مرد بهره مند شود باید مشابهت حقوقی با مرد را از میان بردارد.
- علمای اسلام با تبیین اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند.
- شرقی انسانیت را درگذشت و نیکی می بیند و غربی در به دست آوردن حقوق.
- اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه تصویب نمایندگان.
- احترام به انسان که اساس اعلامیه حقوق بشر است، از دیر زمان مورد تأیید شرق و اسلام است.
- دنیای غرب از طرفی تا آخرین حد ممکن مقام انسانی را پایین می آورد و از طرف دیگر به نام حقوق بشر اعلامیه بالا بلند صادر می کند.
- بیچارگیهای بشر امروز از آن است که «خود» را از یاد برده است.
- احترام به انسان با فلسفه شرق سازگار است نه با فلسفه غرب.

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی می داند؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد می داند و یا او را از جنس پست تر می شمارد؟ این پرسشی است که اکنون می خواهیم به پاسخ آن پردازیم.

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش می گذشته و با آنچه در جهان امروز می گذرد مغایرت دارد. اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است، پاره ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره ای از آنها را برای زن، و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفت است.

چرا؟ روی چه حسابی؟ آیا بدان جهت است که اسلام نیز مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت به زن داشته و زن را جنس پست تر می شمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد؟

مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خواننده اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها به عنوان تحقیر و توهینی نسبت به جنس زن یاد کرده اند؛ چنین وانمود می کنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است. میگویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل

از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنساً شریفتر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور می زند.

می گویند اسلام دین مردان است و زن را انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای

یک انسان لازم است وضع نکرده است. اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست تعدد

زوجات را تجویز نمی کرد، ریاست خانواده را به شوهر نمی داد، ارث زن را مساوی با

نصف ارث مرد نمیکرد، برای زن قیمت به نام مهر قائل نمی شد، به زن استقلال اقتصادی و

اجتماعی می داد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمی داد. اینها می رساند که

اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می

دانسته است. می گویند اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر

رعایت کرده است، در مورد زن و مرد رعایت نکرده است.

می گویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است و اگر امتیاز و

ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمی کرد.

اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطویی بدهیم به این صورت برای او وضع

می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی

شمارد.

تساوی یا تشابه؟

اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و

شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید

انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه اش این است که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشند؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه در کار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چگونه؟

اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به خود اجازه فکر و اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است؛ تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند، مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد: هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری. ولی نظر به اینکه قبلاً فرزندان خود را استعدادیابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن اینکه آنچه به همه فرزندان کار نباشد، به هر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را می دهد که قبلاً در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است.

کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است. آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست. اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است.

کلمه «تساوی» و «مساوات» چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه «تقدس» پیدا کرده اند، جاذبه دارند، احترام شنونده را جلب می کنند، خصوصاً اگر با کلمه «حقوق» توأم گردند.

تساوی حقوق! چه ترکیب قشنگ و مقدسی! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود؟!

اما نمی دانم چرا کار ما - که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم - باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب «تشابه حقوق زن و مرد» با نام مقدس «تساوی حقوق» به ما تحمیل کنند؟! این درست مثل این است که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلایی تبلیغ کند.

آنچه مسلم است این است که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است. اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده؟ البته خیر، چنانکه ثابت خواهیم کرد.

در اینجا سؤال دومی پیدا می شود و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی موارد، نامشابه قرار داد چیست؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر یا اینکه فقط مساوی باشد و مشابه نباشد. برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:

۱- نظر اسلام درباره مقام انسانی از نظر خلقت و آفرینش

۲- تفاوتی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفی است؟ آیا این تفاوتها سبب

می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟

۳- تفاوتی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در

وضع نامشابهی قرار می دهد براساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به

استحکام خود باقی است یا نه؟

مقام زن در جهان بینی اسلامی

اما قسمت اول. قرآن تنها مجموعه قوانین نیست. محتویات قرآن صرفاً یک سلسله مقررات و

قوانین خشک بدون تفسیر نیست. در قرآن هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم

تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر قرآن همان طوری که در مواردی به شکل بیان قانون

دستورالعمل معین می کند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر می کند، راز خلقت زمین و

آسمان و گیاه و حیوان و انسان و راز موتها و حیاتها، عزتها و ذلتها، ترقیها و انحطاطها،

ثروتها و فقرها را بیان می کند.

قرآن کتاب فلسفه نیست، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع - که سه موضوع

اساسی فلسفه است - به طور قاطع بیان کرده است. قرآن به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمی

دهد و صرفاً به موعظه و پند و اندرز نمی پردازد بلکه با تفسیر خلقت به پیروان خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص می دهد. زیر بنای مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت، حکومت، حقوق خانوادگی و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء می کند. از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است. قرآن در این زمینه سکوت نکرده و به یاقه گویان مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن معرفی کنند. اسلام، پیشاپیش نظر خود را درباره زن بیان کرده است.

اگر بخواهیم بینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست، لازم است به مسأله سرشت زن و مرد - که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است - توجه کنیم. قرآن نیز در این موضوع سکوت نکرده است. باید بینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی می داند یا دو سرشتی؛ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت می باشند و یا دارای دو طینت و سرشت؟ قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی می فرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده ایم. قرآن درباره آدم اول می گوید: « همه شما را از یک پدر آفریدم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم» (سوره نساء آیه ۱) درباره همه آدمیان می گویند: « خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید» (سوره نساء و سوره نحل و سوره روم).

در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه ای پست تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده اند و گفته اند که همسر آدم اول از

عضوی از اعضای طرف چپ او آفریده شده، اثر و خبری نیست. علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار

نامطلوبی بجا گذاشته است این است که زن عصر گناه است، از وجود زن شر و وسوسه بر می

خیزد، زن شیطان کوچک است. می گویند که در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده اند

زنی در آن دخالت داشته است. می گویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است

که مرد را به گناه می کشاند. می گویند شیطان مستقیماً در وجود مرد راه نمی یابد و فقط از

طریق زن است که مردان را می فریبند؛ شیطان زن را وسوسه می کند و زن مرد را می گویند

آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد، از طریق زن بود؟

شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را.

قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و

حوا آدم را. قرآن نه حوا را به عنوان مسؤول اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب

خارج میکند قرآن می گوید: به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از

میوه های آن بخورید، می گوید « فوسوس لهما الشیطان » شیطان آندو را وسوسه کرد «

وفدلیها بغرور» شیطان آندو را فریب راهنمایی کرد « وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین » یعنی

شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمی خواهد

به این ترتیب قرآن با یک فکر رایج آن عصر و زمان که هنوز در گوشه و کنار جهان باقیایی دارد، سخت به مبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه و شیطان کوچک است مبرا کرد.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است در ناحیه استعداد های روحانی و معنوی زن است؛ می گفتند زن به بهشت نمی رود، زن مقامات معنوی و الهی را نمی تواند طی کند، زن نمی تواند به مقام قرب الهی آنطور که مردان می رسند برسد. قرآن در آیان فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست، به ایمان و عمل مربوط است، خواه از طرف زن باشد و یا از طرف مرد قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و تجلیل یاد کرده است. اگر همسران نوح و لوط را به عنوان پاک‌ترین زنانی ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می کند، از زن فرعون به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است. گویی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر به مردان ننماید.

قرآن درباره مادر موسی می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بدهد و هنگامی که برجان او بیمناک شدی او را به دریا بیفکن و نگران نباش که ما او را به وسی تو باز پس خواهیم گردانید.

قرآن درباره مریم، مادر عیسی، می گوید: کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن می گفتند و گفت و شنود می کردند، از غیب برای او روزی می

رسید، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده، او را پشت سر گذاشته بود، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود.

در تاریخ خود اسلام زنان قدیسیه و عالیقدر فراوانند. کمتر مردی است به پایه خدیجه برسد، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی به پایه حضرت زهرا نمی رسد. حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیاء برتری دارد. اسلام در سیر من الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت به سوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست. تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الخلق الی الحق است، در بازگشت از حق به سوی مردم و تحلم مسؤولیت پیغامبری است که مرد را برای این کار مناسبتر دانسته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشت است، مربوط است به ریاضت جنسی و تقد تجرد و عزوبت. چنانکه می دانیم در برخی آیینها رابطه جنسی ذاتاً پلید است. به عقیده پیروان آن آیینها تنها کسانی به مقامات معنوی نایل می گردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند. یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان می گوید: « با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن برکنند» همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه می دهند؛ یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کفشان ربوده می شود و گرفتار فحشا می شوند و با زنان متعددی تماس پیدا می کنند، پس بهتر است ازدواج کنند تا با پیش از یک زن در تماس نباشند. ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت، بدبینی به جنس زن است؛ محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی به حساب می آورند.

اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد؛ ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرد. اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت « من اخلاق الانبياء حب النساء » پیغمبر اکرم می فرمود: من به سه چیز علاقه دارم: بوی خوش، زن، نماز، برتراند راسل می گوید: در همه آیینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت می شود مرگ در اسلام؛ اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آن را پلید نشمرده است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته این است که می گفته اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است.

اسلام هرگز چنین سخنی ندارد. اسلام اصل علت غایی را در کمال صراحت بیان می کند.

اسلام با صراحت کامل می گوید زنی و آسمان، ابر و باد، گیاه و حیوان، همه برای انسان آفریده شده اند اما هرگز نمی گوید زن برای مرد آفریده شده است. اسلام می گوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده اند. « هن لباس لکم و انتم لباس لهن » زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها. اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد می دانست قهرا در قوانین خود این جهت را در نظر می گرفت ولی چون اسلام از نظر خلقت چیزی نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمی داند، در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به این مطلب نظر نداشته است.

یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلای اجتناب ناپذیر می دانسته اند. بسیاری از مردان با همه بهره هایی که از وجود زن می برده اند او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری خود می دانسته اند. قرآن

کریم مخصوصاً این مطلب را تذکر می دهد که وجود زن برای مرد خیر است، مایه سکونت و آرامش دل اوست.

یکی دیگر از آن نظریات تحقیر آمیز این است که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز می

دانسته اند. اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط به منزله ظرفی می دانسته اند

که نطفه مرد را- که پدر اصلی فرزند است- در داخل خود نگه می دارد و رشد می دهد. در

قرآن ضمن آیاتی که می گوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر در تفاسیر

توضیح داده شده است، به این طرز تفکر خاتمه داده شده است.

از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت، نظر تحقیر آمیزی

نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است. اکنون نوبت این است که

بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مر چیست.

تشابه نه و تساوی آری

گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در

چهارده قرن پیش می گذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز می گذرد نیز مطابقت

ندارد.

گفتیم از نظر اسلام این مسأله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد و انسان متساوی در انسانیت

هستند یا نه؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه؟ از

نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره مندند.

آنچه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و مرد به دلیل اینکه یکی زن است و دیگری مرد، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند، جهان برای آنها یکجور نیست، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواست است، و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند. در دنیای غرب، اکنون سعی می شود میان زن و مرد از لحاظ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی به وجود آورند و تفاوتهای غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند. تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجا است. علیهذا آنچه اکنون در کشور ما میان طرفداران حقوق اسلامی از یک طرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر مطرح است. مسأله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها کلمه «تساوی حقوق» یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده اند. این بنده همیشه در نوشته ها و کنفرانسها و سخنرانیها خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فریضه را- که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست- به نام تساوی حقوق یاد کنم اجتناب داشته ام.

من نمی گویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مر را بر مبنای ارزش مساوی وضع کرده اند و فقط مشابهت را از میان برده اند.

خیر، چنین ادعایی ندارم. اروپای قبل از قرون بیستم بهترین شاهد است. در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانوناً و عملاً فاقد حقوق انسانی بود؛ نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه

مشابه با او. در نهضت عجولانه ای که در کمتر از یک قرن اخیر به نام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد، اما با توجه به وضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادت مساوی سعادت مرد پیدا کند راه منحصرش این است که مشابهت حقوقی را از میان برارد، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی قائل شود تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می شود و زن از سعادت مساوی با مرد بلکه بالاتر از آن برخوردار خواهد شد و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریبکاری برای زنان حقوق مساوی و احياناً بیشتر از خود قائل خواهند شد.

و همچنین من هرگز ادعا نمی کنم حقوقی که عملاً در اجتماع به ظاهر اسلامی ما نصیب زن می شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است. بارها گفته ام که لازم و ضروری است به وضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملاً متروک شده به او باز پس داده شود، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب - که هزاران بدبختی برای خود آنها به وجود آورده - نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختیهای نوع شرقی زن بیفزاییم. ادعای ما این است که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است، هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می برد.

کاملاً توجه داشته باشید ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره ای از حقوق است. پس بحث ما صد در صد جنبه فلسفی دارد، به فلسفه حقوق مربوط است به اصلی مربوط است به نام اصل «عدل» که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است. اصل عدل همان اصلی است که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام به وجود آورده است؛ یعنی از نظر فقه اسلامی. و لااقل فقه شیعه - اگر ثابت شود که عدل ایجاب می کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است، ناچار باید بگوییم حکم شرع هم همین است زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی شود.

علمای اسلام با تبیین و توضیح اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند. گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قرار دادی، اولین بار به وسیله مسلمانان عنوان شد؛ پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهادند. اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریباً هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپایی آن را دنبال کنند و این افتخار را به خود اختصاص دهند؛ از یک فلسفه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به وجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را به ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند، نهضتها و حرکتها و انقلابها به وجود آورند و چهره جهان را عوض کنند.

به نظر من گذشته از علل تاریخی یک علت روانی و منطقه ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسأله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند. یکی از تفاوت‌های روحیه شرقی و غربی در این است که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق، شرقی به حکم طبیعت شرقی خودش انسانیت خود را در این می شناسد که عاطفه بورزند، گذشت کند، ممنوعان خود را دوست بدارد، جوانمردی به خرج دهد اما غربی انسانیت خود را در این می بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم و حقوق او پا بگذارد.

بشریت، هم به اخلاق نیاز دارد و هم به حقوق، انسانیت، هم به حقوق وابسته است و هم به اخلاق، هیچ کدام از حقوق و اخلاق به تنهایی معیار انسانیت نیست. دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأماً اموری اخلاقی «مقدس» شمرده می شوند، آشنایی با حقوق و دفاع از حقوق نیز «مقدس» و انسانی محسوب می شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست.

اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد. با آنکه در آغاز کار حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت، تدریجاً حقوق را رها و توجهش را به اخلاق محصور کرد. غرض این است: مسأله ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسأله حقوقی است، یک مسأله فلسفی و عقلی است، یک مسأله استدلالی و برهانی است، مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق. عدالت و حقوق قبل از آن که قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است. با وضع قانون نمی توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد.

منتسکیو می گوید:

« پیش از آن که انسان قوانینی وضع کند روابط عادلانه ای براساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است. حال اگر بگوییم جز قوانین واقعی و اولیه که امر و نهی می کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد، مثل این است که بگوییم قبل از ترسیم دایره تمام شعاعهای آن دایره مساوی نیستند»

هربارت اسپنسر می گوید:

« عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است، و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند.»

حکمای اروپایی که این عقیده را داشتند و درند فراوانند. حقوق بشر - که اعلانها و اعلامیه ها برای آن تنظیم شد و موادی به عنوان حقوق بشر تعیین شد - از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت؛ یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که به صوت اعلامیه های حقوق بشر ظاهر شد.

و باز چنانکه می دانیم آنچه منتسکیو، اسپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام درباره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته اند. در میان علمای اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می دانسته اند، همچنانکه در میان اروپاییان نیز این عقیده وجود داشته است. هوبز انگلیسی منکر عدالت به صورت یک امر واقعی است.

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون

مضحک این است که می گویند متن اعلامیه حقوق بشر از مجلسین تصویب کرده اند، و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس به حکم قانون مصوب مجلسین زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند.

مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشند که آن را تصویب یا رد کنند؟

محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آن را تصویب بکنند یا نکنند.

اعلامیه حقوق بشر حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است، حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانها و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است، یعنی مبدأ و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است.

انسانها نمی توانند محتویات اعلامیه حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می توانند از خود سلب و اسقاط نمایند. از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه؟!

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون؛ باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان مجلسین نمی توانند با اخذ رأی و قیام و قعود، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند. اگر اینچنین است پس فلسفه نسبت اینشتاین را هم ببرند به مجلس و از تصویب

نمایندگان بگذرانند، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند. قانون طبیعت را که نمی شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد. مثل این است که بگوییم مجلسین تصویب کرده اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش می گیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد.

وقتی که چنین اعلامیه ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده اند صادر می شود، ملتها باید آن را در اختیار فلاسفه و محققین حقوق خویش قرار دهند. اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت، همه افراد ملت موظفند آنها را به عنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند. قوه مقننه نیز موظف است قانونی برخلاف آنها تصویب نکند.

ملتهای دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت به همین کیفیت وجود دارد، ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج به وسایل و لابراتور و غیره دارد و این وسایل برای اروپاییان فراهم است و برای دیگران نیست؛ شکافتن اتم نیست که رموز و وسایلی در اختیار افراد محدودی باشد، فلسفه و منطق است، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است.

اگر فرضاً ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند، ما ایرانیان نباید اینچنین فکر کنیم ما در گذشته شایستگی خود را به حد اعلی در بررسیهای منطقی و فلسفی نشان داده ایم. ما چرا در مسائل

فلسفی مقلد دیگران باشیم؟

عجبا! دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر به میان می آید، آنقدر برایش اهمیت قائل می شوند که بدون چون و چرا به موجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است، یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی بینند اما امروز کار ما به آنجا کشیده که می خواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نماییم.

فلسفه را با کوپن نمیتوان اثبات کرد

از این مضحکتر این است که آنجا که می خواهیم حقوق انسانی زن را بررسی کنیم، به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم، کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پرکردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور؟

به هر حال ما مسأله حقوق انسانی زن را به شکل علمی و فلسفی و براساس حقوق ذاتی بشری بررسی می کنیم. می خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها به طور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند، آیا ایجاب می کند زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در اینگونه مسائل می باشند درخواست می کنیم به دلایل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلاً نظر خود را در تأیید یا رد این گفته ها ابراز نمایند.

برای بررسی این مطلب لازم است اولاً بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس خصوص حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم.

بد نیست قبلاً اشاره مختصری به نهضت‌های حقوقی قرون جدید که به نظریه تساوی حقوق زن و مرد منتهی شد بنماییم.

نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

«در اروپا از قرن ۱۷ به بعد به نام حقوق بشر زمزمه‌های آغاز شد. نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این دسته از متفکران و نویسندگان اند. اولین نتیجه عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیأت محاکمه و ملت به وجود آمد. ملت موفق شد در سال ۱۴۸۸ میلادی پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مستر دارند»

نتیجه عملی بارز دیگر شیوع افکار در جنگ‌های استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد. سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که در آنها وارد می شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استقلال خویش را به دست آوردند.

در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت:

«جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق به هر فردی حقوق ثابت و لایتغیری تفویض فرموده است مثل حق حیات و حق آزادی، و علت غایی تشکیل حکومتها حفظ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط به رضایت ملت خواهد بود...» (۲)

اما آنکه به نام « اعلامیه حقوق بشر » در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه به نام اعلان حقوق منتشر شد این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لاینفک قانون اساسی فرانسه محسوب می شود. این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده

ماده اول آن این است « افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند... »

در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه دار به دست کارگر گردید. تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان.

در قرن بیستم برای اولین بار مسأله « حقوق زن » در برابر حقوق مرد عنوان شد انگلستان - که قدیمترین کشور دموکراسی به شمار می رود - فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد. دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال به حقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند، در سال ۱۹۲۰

میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد.

به هر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند. به عقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کار فرمایان و سرمایه داران مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تأمین عدالت اجتماعی نیست.

از این رو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر- که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد- در مقدمه آن چنین قید شد:

« از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را به حقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند...»

تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و به فلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که به موضوع حقوق زن رسیدگی شود. در تاریخ البرماله، جلد ۶، صفحه ۳۲۸ می نویسد:

« تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند، سرمایه داران هر چه می خواستند می کردند... صاحبان کارخانه ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم به کار می گماشتند، و چون ساعات کار ایشان زیاده بود غالباً گرفتار امراض گوناگون می شدند و در جوانی می مردند»

این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا چنانکه می دانیم همه مواد اعلامیه های حقوق بشر که برای اروپاییان تازگی دارد در چهارده قرن پیش در اسلام پیش بینی شده

و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را مقایسه به این اعلامیه ها در کتابهای خود آورده اند. البته اختلافاتی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود یک بحث دلکش و شیرینی است؛ از آن جمله مسأله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می پذیرد اما تشابه و وحدت و یکنواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی پذیرد.

حیثیت و حقوق انسانی

« از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان وا داشته، و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده، آزاد و از ترس و فقط فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است.

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساساً لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدداً در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری به وجود آورند.

از آنجا که

مجمع عمومی، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام می کند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائماً در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که به وسیله تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهای که در قلمرو آنه می باشد تأمین گردد...»

جمله های طلایی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است؛ مقدمه همان اعلامیه ای است که در باره اش می گویند: « بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تأیید حقوق انسانی نصیب عالم بشریت شده است»

روبی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوق شناس جهان است.

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است. بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لاقلاً ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه به مواد مختلفی قابل تجزیه است.

نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است:

- ۱- بشر از یک نوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است.
- ۲- حیثیت و احترام ذاتی بشر کلی و عمومی است، تمام افراد انسانی را در بر می گیرد، تبعیض بردار نیست، سفید و سیاه و بلند و کوتاه، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند. همان طوری که در میان اعضای یک خانواده احدی نمی تواند گوهر خود را از سایر اعضا شریفتر و اصیلتر بداند، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضای یک پیکر میباشند از لحاظ شرافت متساویند، هیچ کس نمی تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند.
- ۳- اساس آزادی و صلح و عدالت این است که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت (حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها) ایمان و اعتراف داشته باشند.

این اعلامیه می خواهد بگوید منشأ کلیه ناراحتیهایی که افراد بشر برای یکدیگر به وجود می آورند کشف کرده است. منشأ بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوان نسبت به یکدیگر، عدم شناسایی حیثیت و احترام ذاتی انسانها است. این عدم شناسایی از طرف عده ای طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می کند و از همین راه صلح و امنیت به خطر می افتد.

۴- بالاترین آرزویی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند، ظهور دنیایی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی به طور کامل وجود داشته باشد؛ اختناق، ترس، فقر ریشه کن شده باشد. مواد سی گانهٔ اعلامیه برای تحقق بخشیدن به این آرزو تنظیم شده است.

۵- ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام به حقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجاً به وسیلهٔ تعلیم و تربیت باید در همهٔ افراد به وجود آید.

مقام و احترام انسان احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیای حقوق بشر به وجود آمده، مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است. ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده ایم. در دین مقدس اسلام - چنانکه در مقالهٔ

پیش گفتیم - انسان، حقوق انسان، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد.

نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانی که در حقیقت الهام دهندهٔ

نویسندگان این اعلامیه هستند، مورد ستایش و تعظیم ما می باشند. ولی چون این اعلامیه یک

متن فلسفی است، به دست بشر نوشته شده نه به دست فرشتگان، استنباط گروهی از افراد بشر

است، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیاناً نقاط ضعفی که در آن می

بیند تذکر می دهد.

این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی

گذاریم، روی نقطهٔ قوت آن انگشت می گذاریم

تکیه گاه این اعلامیه «مقام ذاتی انسان» است، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است از نظر این

اعلامیه انسان به واسطهٔ یک نوع کرامت و شرافت مخصوص به خود دارای سلسله حقوق و

آزادیاها شده است که سایر جانداران به واسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی، از آن حقوق و آزادیها بی بهره اند. نقطه قوت این اعلامیه همین است.

تنزل و سقوط انسان در فلسفه های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مسأله فلسفی کهن مواجه می شویم: ارزیابی انسان، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات، شخصیت قابل احترام انسان. باید پرسیم آن حیثیت ذاتی انسان که منشأ حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می گردد.

در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است. سخنانی که در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود، امروز در اغلب سیستمهای فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار می گیرد. انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است. اعتماد به علت غایی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می گردد.

در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی توان دم زد، زیرا به عقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می باشند ناشی از یک عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی به دور زمین بوده، با رفتن این عقیده جایی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی ماند. از نظر غرب، اینها همه خودخواهیهایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر

شده است. بشر امروز متواضع خودخواهیایی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است. بشر امروز متواضع و فروتن است، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مستی خاک نمی داند، از خاک پدید آمده و به خاک باز می گردد و به همین جا خاتمه می یابد.

غربی متواضعانه روح را به عنوان جنبه ای مستقل از وجود انسان و به عنوان حقیقی قابل بقا نمی شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از این جهت فرقی قائل نمی شود. غربی میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست؛ همه را مظاهر ماده و انرژی می شناسد. از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدانی خونینی است که نبرد لاینقطع زندگی آن را به وجود آورده است. اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آن جمله انسان اصل تنازع بقاست. انسان همواره می کوشد خود را در این نبرد نجات دهد. عدالت و نیکی و تعاون و خیر خواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقا می باشد و بشر این مفاهیم را به خاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است.

از نظر برخی فلسفه های نیرومند غربی انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست. دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهای هستند که زیر بنای آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است؛ همه اینها جلوه ها و مظاهر جنبه ای اقتصادی زندگی انسان است. خیر، این هم برا انسان زیاد است؛ محرک و انگیزه اصلی همه حرکتها و فعالیتهای انسان عوامل جنسی است. اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است.

من نمی دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی می کند، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جاندارها تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملاً تصادفی است و بقا و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه ای است از ماشینهایی که اکنون خود به دست خود می سازد، اگر بناست اعتقاد به روح و اصالت و بقای آن خودخواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد، اگر بناست انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد، اگر بناست نیک و بد به طور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود، اگر انسان جنساً بنده شهوات و میلهای نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند، و اگر ... چگونه می توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیتهای خود قرار دهیم؟!
غرب درباره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده و به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و و مقا انسان پایین آمده است دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را به وجود آورده است، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستی اش، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش، از لحاظ وجدان و ضمیرش، تا این اندازه او را پایین آورده که گفتیم.

آنگاه اعلامیه بالا بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می کند و همه افراد بشر را دعوت می کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند.

برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می کند تجدید نظری به عمل آورد، آنگاه اعلامیه های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند. من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده اند؛ عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده اند که شرق تفسیر می کند. نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب به وجود آمده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه ای عالیترا از یک ترکیب مادی ماشینی می بیند، انگیزه ها و محرک های انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی داند، برای انسان وجدان انسان قائل است. اعلامیه حقوق بشر را باید شرق صادر کند که به اصل « انی جاعل فی الارض خلیفه » ایمان دارد و در انسان نمونه ای از مظاهر الوهی سراغ دارد. کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سرمنزله « یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه » قائل است.

اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که به حکم « و نفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقواها » در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند.

اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و به حکم « لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » آن را معتدلتترین و کاملترین سرشتهای می داند.

آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است، اعلامیه حقوق بشر نیست بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملاً درباره انسان روا می دارد؛ یعنی کاشتن همه عواطف انسانی، به بازی گرفتن ممیزات بشری. تقدم سرمایه بر انسان، اولویت پول بر بشر، معبود بودن ماشین، خدایی ثروت، استثمار انسانها، قدرت بی نهایت سرمایه داری، که اگر احیاناً یک نفر میلیونر ثروت خود را بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل کند آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیدا می کند، انسانها در خدمت یک سگ ثروتمند به عنوان پیشکار، منشی، دفتردار استخدام می شوند و در مقابل او دست به سینه می ایستند و تعظیم می کنند.

غرب، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسئله مهم اجتماع بشر در امروز این است که بشر به تعبیر قرآن «خود» را فراموش کرده است، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را مسئله مهم این است که «خود» را تحقیر کرده است، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسی و مادی محدود کرده است. هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی بیند و نمی داند، خلقت را عبث می انگارد، خود را انکار می کند، روح خود را از دست داده است.

بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند. این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیدا می کند و عظیم تر می گردد، تمدن به سوی حقارت می گراید، این طرز تفکر درباره انسان موجب گشته که انسانهای واقعی راهمواره در گذشته باید جستجو کرد و

دستگاه عظیم تمدن امروز به ساختن هر چیز عالی و دست اول قادر است جز به ساختن انسان.

گانندی می گوید:

« غربی برای آن مستحق دریافت لقب خدایی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالک است. او به کارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قدرت خدا می دانند.

لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمل در باطن خویش است. تنها این موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است.

تمدن غربی اگر غریبان را مبتلا به خوردن مشروب و توجه به اعمال جنسی نموده است، به

خاطر این است که غربی به جای « خویشتن جویی» در پی نسیان و هدر ساختن خویشتن است.

... قوه عملی او بر اکتشاف و اختراع و تهیه وسایل جنگی، ناشی از افراد غربی از «خویشتن»

است نه قدرت و تسلط استثنایی وی بر خود... ترس از تنهایی و سکوت، و توسل به پول،

غربی را از شنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیتهای مداوم او همینهاست.

محرک او در فتح جهان، ناتوانی او در « حکومت به خویشتن» است به همین علت غربی

پدید آورنده آشوب و فساد در سراسر دنیا است.. وقتی انسان روح خود را از دست بدهد، فتح

دنیا به چه درد او می خورد... کسانی که انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر

حقیقت و محبت و صلح باشند، خودشان در جستجوی طلا و برده به هر طرف روانند، به

جای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جستجوی بخشش و عدالت باشند،

برای تبرئه سیئات خود از حربۀ مذهب استفاده می کنند و به جای نشر کلام الهی، بر سر ملته

بمب می ریزند»

و به همین علت اعلامیۀ حقوق بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده

است. فلسفه ای که غرب عملاً در زندگی طی می کند، راهی جز شکست اعلامیۀ حقوق بشر

باقی نمی گذارد.